

پژوهش زبان و ادبیات فارسی
شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۶۸-۵۱

تحلیل عناصر داستانی در قصه‌های مقالات شمس تبریزی

احمد رضی □

مهدیه فیض □□

چکیده

یکی از راه‌های شناخت و بررسی ابعاد هنری آثار ادبی پیشینیان، وارد شدن به دنیای حکایت‌ها و قصه‌های به کار رفته در آنهاست. کتاب تعلیمی - عرفانی مقالات شمس تبریزی از آثاری است که در آن آموزه‌های عرفانی و اخلاقی با کمک گرفتن از حکایات و قصه‌ها بیان و تشریح شده است. در این مقاله که فشرده‌ای از دستاوردهای یک پژوهش است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، قواعد حاکم بر قصه‌ها و حکایاتی که در مقالات شمس آمده است، بررسی و توضیح داده می‌شود که شمس تبریزی - آگاهانه یا ناخودآگاه - تا چه حد به عناصر داستانی که در ادبیات داستانی معاصر مطرح می‌شود، پایبند بوده است. از این رو، مهم‌ترین عناصر داستانی مانند روایت، زاویه دید، گفت و گو، شخصیت، لحن، درونمایه و صحنه در بررسی حکایات شمس تبریزی طرح و به مباحث مرتبط با آنها در تحلیل قصه‌ها توجه می‌شود.

واژگان کلیدی: عرفان، عناصر داستانی، قصه، مقالات شمس تبریزی.

مقدمه

درباره شمس تبریزی و چگونگی ارتباط او با مولوی بسیار سخن گفته‌اند، اما به کتاب مقالات شمس تبریزی به‌رغم داشتن ظرفیت‌های فراوان برای کارهای پژوهشی، توجه جدی نشده است؛ در حالی که این کتاب از جهت زبانی و محتوایی در میان آثار عرفانی و بیژگی‌های منحصر به فردی دارد. بسیاری از آموزه‌های آن در مثنوی معنوی بازتاب یافته و مطالب آن در فهم مثنوی معنوی بسیار راهگشاست؛ به علاوه مولوی بسیاری از قصه‌ها و حکایات این کتاب را به شکل‌های مختلف در مثنوی نقل کرده است. از این رو بررسی قصه‌های مقالات شمس می‌تواند چگونگی اثرپذیری مولوی از شمس تبریزی را آشکار کند. البته قصه‌ها و حکایات مقالات شمس کوتاه و از نوع مینی‌مالیستی است. به این معنی که جزئیات و عناصر غیرضرور قصه‌ها حذف و یا به صورتی گذرا به آنها اشاره می‌شود، رویدادها و شخصیت‌ها در آنها انگشت شمار و حکایت‌ها آغاز و پایانی نزدیک به هم دارد.

تحلیل ساختار و عناصر داستانی قصه‌ها و حکایات قدیمی به خوانندگان کمک می‌کند تا با قصه‌ها ارتباطی آگاهانه برقرار کنند و ناگفته‌های قصه‌ها را حدس بزنند و گفته‌ها را نیز بهتر درک کنند. همچنین بررسی قواعد حاکم بر حکایات پیشینیان ما را با قانونمندی‌های خاص زندگی آنان و با ساختار اندیشگانی ذهن گویندگان و نویسندگان آن حکایت‌ها آشنا می‌کند. در این مقاله، مهم‌ترین عناصر داستانی، در حکایات مقالات شمس بررسی می‌شود تا نشان داده شود که پیشینیان از جمله شمس تبریزی در بیان قصه‌ها، ناخودآگاه به عناصر داستانی که امروزه در داستان‌نویسی مطرح می‌شوند توجه داشته‌اند.

در شناسایی و جداسازی حکایات به کار رفته در کتاب، تشخیص و انتخاب آقای محمد علی موحد، مصحح کتاب مقالات شمس تبریزی، به عنوان پیش فرض پذیرفته شده است. ایشان در مقدمه تصحیح خود، فهرستی تحلیلی از محتوای کتاب تهیه کرده است که بخشی از آن، فهرست قصه‌های به کار رفته در آن اثر است.

حکایت‌واره‌هایی نیز که از نظر ایشان قصه تلقی شده‌اند تجزیه و تحلیل شده و در نتیجه مجموعاً ۱۲۸ حکایت برای این تحقیق بررسی شده‌اند که ۱۰۸ مورد از آنها تنها یک بار و بقیه، بیش از یک بار در کتاب آمده است.

روایت

روایت نقل رسته‌ای از حوادث واقعی یا خیالی است، به نحوی که ارتباطی بین آنها وجود داشته باشد. در بلاغت جدید، روایت یکی از انواع بیان به شمار می‌رود و تعریف آن چنین است: روایت نوعی از بیان است که با عمل، با سیر حوادث در زمان و با زندگی در حرکت و جنب و

تحلیل عناصر داستانی در قصه‌های مقالات شمس تبریزی / ۵۳

جوش سروکار داشته باشد، روایت به سؤال «چه اتفاقی افتاد» جواب می‌دهد و داستان را نقل می‌کند (میر صادقی، ۱۳۷۷: ۱۵۱-۱۵۰)

شمس تبریزی برای روایت حکایاتش از دو ابزار عمده یعنی نقل کردن (تلخیص) و نشان دادن (صحنه) استفاده می‌کند. وجود راوی در ابزار اول امری الزامی است. از این رو، به دلیل وجود واسطه در روایت قصه، خواننده مقداری از جهان داستان دور می‌شود؛ اما شمس در روایت با استفاده از ابزار نشان دادن، راوی را حذف می‌کند و رشتۀ قصه را به دست شخصیت‌ها می‌سپارد تا با گفت و گوی خود، خواننده را از حوادث داستان مطلع کنند. او با این شیوه، گفتار و کردار شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد و به شخصیت‌ها اجازه می‌دهد تا در عرصه داستان به صورت طبیعی حضور یابند و خوانندگان یا شنوندگان نیز مستقیماً با جهان داستان رو به رو شوند.

قصه‌های مقالات شمس تبریزی را از جهت چگونگی به کارگیری ابزار روایت می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. قصه‌هایی که کاملاً نقل راوی است. شخصیت‌ها در این قصه‌ها که فقط شامل شش حکایت می‌شود به هیچ وجه سخن نمی‌گویند؛ مثل قصه «آن بقال که جهت یک پول مکیس می‌کرد»^(۱) (۱۱۲/۱).

۲. قصه‌هایی که سراسر آن گفت و گوی شخصیت‌ها با هم است و شامل چهار حکایت می‌شود؛ مانند قصه «امامی که در نماز به چپ و راست می‌نگرد» (۳۱۵/۱).

۳. قصه‌هایی که شمس نقل راوی را با گفت و گوی شخصیت‌ها در هم می‌آمیزد. اکثر قصه‌های مقالات شمس (۱۱۸ قصه) به همین شیوه روایت می‌شوند.

تمام حکایات و قصه‌های مقالات از نوع روایت گذشته‌نگر^(۲) یا غیابی‌اند و راوی، داستان‌هایی را روایت می‌کند که به زمان گذشته مربوط است، نه حال. در این حکایت‌ها شمس با نحوه بیان خود نشان می‌دهد که فقط گزارشگر اخبار و اقوال است، از این رو معمولاً واژه‌های «گفت» یا «گفتم» در حکایت‌هایش تکرار می‌شوند و بدین وسیله مخاطبان درمی‌یابند که شخصیت‌ها نسبت به آنان غایب‌اند و در زمانی گذشته این رویدادها را گذرانده‌اند. از طرفی دیگر می‌توان گفت که روایت‌های شمس در حکایت‌ها و قصه‌هایش روایت خطی است و هیچ نوع چرخشی در روایت قصه‌هایش صورت نمی‌گیرد؛ یعنی شمس حوادث حکایت‌ها را نه به میل خود، بلکه بر حسب زمان اتفاق آن ماجراها می‌چیند.

یکی از مواردی که در روایت قصه‌های شمس جذاب است و می‌توان مشابه آن را در داستان‌های جدید مشاهده کرد، استفاده از زبان‌های گوناگون فعل است که سبب تنوع در

خوانش داستان می‌شود؛ از جمله در قصه سعید مسیب (۷۱/۲) اصولاً فعل از ساز و کارهای پویایی داستان است. التفات ناگهانی از فعل‌های گذشته به زمان حال و برعکس، بیش از پیش بر پویایی داستان می‌افزاید، به نحوی که خواننده را از ملالت بیرون می‌کشد، به شرط آنکه بیش از اندازه نامتعارف نباشد. توالی و سیلان گذشته و حال، فرم متفاوت نوشتار را نشان می‌دهد و جنبه‌های نمایش قصه را تقویت می‌کند؛ گویی دوربین فیلمبرداری از دور به نزدیک می‌آید و در تصویر نزدیک درنگ می‌کند و دوباره دور می‌شود و این عمل چند بار تکرار می‌گردد.

قصه‌های شمس از جهت مناسبات میان خواننده و متن نیز قابل بررسی است. براساس این مناسبات چهار نوع ساخت برای روایت قائل شده‌اند:

۱. ساخت برون‌گرا که در آن خواننده حوادث داستانی را می‌داند، اما شخصیت‌های داستانی نمی‌دانند.

۲. ساخت درون‌گرا که برعکس ساخت برون‌گرا، شخصیت‌های داستانی می‌دانند، ولی خواننده دچار گمان‌های گوناگون می‌شود و باید منتظر باشد تا سر از ماجرا در آورد.

۳. ساخت همگرا، که در آن شخصیت و خواننده هر دو می‌دانند چه اتفاقی افتاده است و هر دو، همزمان به آگاهی می‌رسند.

۴. ساخت فراگرا که در آن برعکس ساخت همگرا، شخصیت داستانی و خواننده هر دو نمی‌دانند؛ از این رو، در این ساختار امکان تأویل‌های مختلفی از متن وجود دارد که البته هیچ کدام، یقینی و قطعی نیستند (رسول‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۸۴-۲۸۷).

شمس در حکایاتی که با ساخت برون‌گرا روایت شده‌اند حوادث را بیرونی کرده، روابط علی و معلولی حوادث را بر خواننده آشکار می‌کند و پنهان از شخصیت‌ها، خواننده را در مرکز اطلاع از رازهای داستان قرار می‌دهد. همین تقابل بین آگاهی خواننده و جهل شخصیت‌ها، سبب به وجود آمدن تعلیق در داستان می‌شود. برای مثال در قصه «سلطان محمود و ایاز و گوهر» (۸۷/۱)، شخصیت‌ها نمی‌دانند که غرض شاه از این‌که دستور داده است تا گوهر را بشکنند، چیست؛ اما شمس در آغاز داستان خواننده را آگاه می‌کند که قصد شاه امتحان کردن است. یا در قصه «نصوح» (۳۰۷/۱)، شمس در ابتدا خوانندگان را در جریان این‌که نصوح - همان دلاک دختر شاه - مرد است، قرار می‌دهد؛ اما دیگر شخصیت‌های قصه یعنی دختر شاه و سرهنگان از آن بی‌خبرند. در این قصه، بی‌خبری شخصیت‌ها تا پایان داستان ادامه می‌یابد.

در مقالات شمس با ساخت درون‌گرا مواجه نمی‌شویم؛ زیرا شمس قصد سردرگم کردن و یا منتظر نگاه داشتن مخاطبان خود را ندارد، هدف عمده او از حکایت، رساندن پیام مورد نظر است

و برای این کار نیازی به دور کردن مخاطبان از حوادث داستانی ندارد. اکثر قصه‌های شمس ساخت روایی همگرا دارند؛ زیرا هدف شمس از آوردن حکایات، ایجاد تعلیق یا سرگرم کردن خواننده نیست، بلکه قصه‌های او بیشتر تداعی‌هایی‌اند که به دنبال بیان مفاهیم عرفانی بیان می‌شوند و در پی خطبه‌ها و تعالیم او ظهور می‌یابند. برای مثال در داستان «آنکه دعوی پیامبری می‌کرد» (۳۳۳/۱)، یکی ادعای پیامبری می‌کند، خواننده و شخصیت‌ها می‌دانند. از او معجزه خواسته می‌شود، باز خواننده و شخصیت‌ها هر دو می‌دانند، پاسخ مدعی را نیز هر دو همزمان در می‌یابند. در این نوع داستان‌ها، آگاهی خواننده و شخصیت‌ها به موازات هم پیش می‌رود، واقعه‌ای نیست که خواننده بداند و شخصیت نداند و بالعکس رویدادی رخ نمی‌دهد که شخصیت بداند، اما خواننده آن را نداند.

در کتاب مقالات قصه‌ای با ساخت فراگرا، به این معنی که گره داستان اصلاً گشوده نشود و همچنان تا پایان حکایت، این جهل و نادانی ادامه یابد، وجود ندارد، اما حکایاتی در آن هست که خواننده و شخصیت هر دو نمی‌دانند، ولی در پایان گره داستان باز می‌شود و خواننده و شخصیت هر دو با هم به دانایی می‌رسند. این نوع حکایت‌ها را می‌توان ترکیبی از ساخت فراگرا با ساخت همگرا دانست. برای نمونه می‌توان به قصه «شخصی را وجدی ظاهر شد در حلقه قرآء» (۲۲۸/۱) و حکایت «آن شخص که توبه کرد و عزم حج کرد» (۲۶۴/۱) اشاره کرد.

زاویه دید

زاویه دید یا کانون روایت عنصر مهم و اساسی در ساختار داستان است. انتخاب زاویه دید مناسب در داستان نویسی اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا از جهتی احساس و رویکرد نویسنده را نسبت به موضوع و محتوای اثر نشان می‌دهد و از جهتی دیگر، سایر عناصر داستانی همچون شخصیت، صحنه و گفت و گو را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شمس از دیدگاه اول شخص که به دیدگاه درونی نیز مشهور است، کمتر استفاده می‌کند. فقط دو بار، از جمله در حکایت «شمس و کودک شوخ نافرمان» (۲۹۱/۱) از همین دیدگاه روایت کرده است که در آن شمس به عنوان شخصیت اصلی و اول شخص و به عنوان «راوی - قهرمان» در مرکز تمام حوادث قرار می‌گیرد و تمام رویدادهایی را که خود سهمی اساسی در شکل‌گیری آنها دارد، گزارش می‌کند. او در این حکایت با به کارگیری ضمیر «من» به داستان انسجام می‌دهد و کار روایت را به شیوه‌ای طبیعی دنبال می‌کند، اما بقیه حکایات با دیدگاه سوم شخص که زاویه دید بیرونی نیز نامیده می‌شود و از سایر شیوه‌ها انعطاف‌پذیرتر است، روایت شده‌اند. در حکایاتی که با این دیدگاه روایت شده‌اند، شمس نه در متن داستان، بلکه بیرون از صحنه قصه و حوادث آن قرار می‌گیرد و به عنوان فردی آگاه از همه اجزای حکایات از

جمله بیرون و درون شخصیت‌ها، احساسات و افکار و خصوصیات خلقی و روحی آنان را گزارش می‌دهد و در مواردی نیز به شرح و تفسیر رویدادها و شخصیت‌ها می‌پردازد.

در آن دسته از قصه‌های مقالات که با دیدگاه دانای کل مفسر روایت شده‌اند، شمس به عنوان نویسنده‌ای همه چیزدان، از گذشته، حال، آینده و نیز اعمال، عواطف و اندیشه‌های پنهان شخصیت‌ها آگاه است؛ آزاده از صحنه‌ای به صحنه دیگر می‌رود و هر جا که لازم بداند، با توضیحات میانی، آغازی یا پایانی حکایت، دخالت و تسلط خود را در روایت قصه‌هایش نشان می‌دهد و دیدگاه‌ها و عقاید خود را به خواننده القا می‌کند.

این شرح و تفسیرهای شمس درباره رویدادها به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. شرح و تفسیری که علت وقوع یا عدم وقوع رویدادی را بیان می‌کند. مانند قصه «آن معلم زندیق که جنید را بدو حواله بود» (۷۱/۱- ۱۲۳/۱- ۵۶/۲) شمس علت اینکه جنید، معلم زندیق را نیافته، شرح می‌دهد.

۲. شرح و توضیحی که انگیزه شخصیت را از انجام عمل یا بیان سخنی نشان می‌دهد. مانند قصه «پادشاه و سه فرزند» (۲۶۹/۱- ۲۴۶/۱) که انگیزه وارد شدن فرزندان شاه به قلعه ذات الصور را منع کردن شاه از رفتن به آن قلعه تفسیر می‌کند.

۳. معرفی و توصیف شخصیت‌ها، مثلاً در ابتدای حکایت «احمد غزالی و محمد غزالی» (۳۲۰/۱) شخصیت‌های احمد، محمد و عمر غزالی را برای مخاطب خود شرح می‌دهد.

در قصه‌هایی که با دیدگاه دانای کل بی‌طرف روایت شده‌اند، شمس به عنوان نویسنده دانای کل، تنها حوادث داستان را روایت کرده و به هیچ وجه اظهار نظر و تفسیری در باره شخصیت‌ها نمی‌کند. شمس با حضور کمرنگ در این نوع حکایات، پی بردن به افکار و عواطف و اعمال شخصیت‌ها را برعهده مخاطب می‌گذارد، از جمله در قصه «خواجه احمد و درویش» (۷۲/۲) و حکایت «محمد غزالی و درس خواندنش نزد عمر خیام» (۵۱/۲).

از آنجا که بیان روایی محض، از ملموس بودن حکایت می‌کاهد و خواننده را نیز دچار ملال می‌کند، شمس در برخی حکایات با تغییر زاویه دید از طریق وارد ساختن گفت و گو در آن، بخشی از انتقال پیام و اندیشه خود را برعهده گفت و گوی شخصیت‌ها می‌گذارد و به این ترتیب بیان روایی را به بیان نمایشی نزدیک می‌کند و خواننده به جای اینکه، همواره خود را مخاطب گفتار گوینده احساس کند، با نمایشی شدن حکایت، بی‌واسطه بیننده کردار و شنونده مستقیم گفتار شخصیت‌ها می‌شود.

شخصیت

شخصیت، عنصری است که داستان بر مدار آن می‌چرخد و به زندگی اجتماعی قصه‌عینیّت می‌بخشد، اهمیّت این عنصر در قصه‌ها تا حدّی است که بعضی‌ها قصه را چیزی جز تکامل و یا انحطاط شخصیت در طول زمان نمی‌دانند.

در مقالات شمس، نمونه‌هایی از انواع مختلف شخصیت به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد شمس از اهمیّت این عنصر در داستان به خوبی آگاه بوده است. غیر از چهار قصه از مقالات که در آنها فقط شخصیت‌های حیوانی از جمله سیمرغ، استر، شتر و موش حضور دارند بقیه قصه‌ها دارای شخصیت‌های انسانی‌اند.

شخصیت‌های انسانی معمولاً نام خاصّ ندارند و از آنان با عناوین کلی یاد می‌شود؛ به تعبیر دیگر آنان اغلب دارای شخصیت نوعی یا تیپ‌اند؛ تیپ‌هایی که گاهی با نام شغل خود معرفی می‌شوند؛ مثل سوزن‌گر، نوحه‌گر، کفشگر، حکیم، قاضی، حاجب و گاهی با نام شهر یا محل سکونت خود نام برده می‌شوند؛ مانند قزوینی، هندو، همدانی، روستایی، اهل مسجد و گاهی نیز از آنان به یکی از صفاتشان یاد می‌شود؛ مثل ممسک، عنین، دیوانه، مسلمان، ترسا و... البته در مواردی که ذکر نام و مشخصات جزئی افراد در پیشبرد ماجرای قصه مؤثر و با نقش شخصیت در قصه ارتباط داشته باشد از آنان به صورت خاصّ نام برده می‌شود.

شخصیت‌هایی که از آنان نام برده شده است دو دسته‌اند:

۱. شخصیت‌های ناآشنایی مثل سعید مسیب، ابوبکر ربابی و ابایزید تقوی
۲. شخصیت‌های آشنای برگرفته از قصص پیشینیان که شمس بی هیچ دخل و تصرفی نام آنان را به کار می‌برد، این گونه افراد چند دسته‌اند:

- انبیاء مانند مصطفی، نوح، موسی، یوشع؛

- صحابه، اولیا و عرفا، مانند ابوبکر، عمر، جنید، حلاج؛

- خلفا و پادشاهان، مثل هارون الرشید، سلطان محمود، حجاج بن یوسف؛

- مشاهیر علوم، مانند عمر خیام و امام محمد غزالی؛

- اسامی شناخته شده دیگر مثل شیطان و جبرئیل.

حکایات مقالات شمس را از نظر تعداد شخصیت‌های هر حکایت، می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد که تا حدودی بین کوتاهی و بلندی حکایت و تعداد شخصیت‌های آن ارتباط وجود دارد. جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که نزدیک به نیمی از حکایات مقالات شمس دارای پنج یا بیشتر از پنج شخصیت است:

جدول شماره ۱: تعداد شخصیت‌های داستانی حکایات مقالات شمس

تعداد شخصیتهای حکایات	تعداد حکایات	درصد
یک شخصیت	۷	۵/۵٪
دو شخصیت	۱۳	۱۰٪
سه شخصیت	۱۷	۱۳٪
چهار شخصیت	۳۳	۲۶٪
پنج شخصیت و بیشتر	۵۸	۴۵/۵٪
تعداد کل حکایات	۱۲۸	۱۰۰٪

اغلب شخصیت‌ها در قصه‌های شمس از نوع ایستا هستند؛ یعنی تحول و دگرگونی چشم‌گیری در طول قصه برای آنان حادث نمی‌شود و اگر تحولی در میان باشد بیشتر در شخصیت اصلی اتفاق می‌افتد. این تحول تنها در چهار قصه دیده می‌شود که شخصیت‌های اصلی آنها را می‌توان پویا به شمار آورد؛ مثلاً در حکایت «شمس و کودک شوخ نافرمان» (۲۹۱/۱) با کودکی شرور، گستاخ و ناآرام رو به رو می‌شویم که بر اثر تربیت‌های مرتبی خود به کودکی مؤدب، آرام و دوست‌داشتنی تبدیل می‌شود و یا در قصه «صوفیان و عاشق شدن یکی از ایشان بر ترسا بچه» (۱۵۳/۱) اتحاد و یگانگی صوفیان موجب می‌شود تا ترسا بچه اسلام بیاورد و زتار بسوزاند و از زتار او عشق بشکفتد. همچنین در قصه «ابراهیم ادهم و اول بیداری او» (۸۵/۱) و قصه «نصوح» (۳۰۷/۱).

برخی از شخصیت‌های مقالات شمس به صورت نماد در ساختار حکایات تمثیلی قرار می‌گیرند که بیشتر آنها از نوع نماد انسانی و نیز نماد فکری‌اند؛ یعنی جانشین مفاهیم علمی و انتزاعی می‌شوند. اصولاً حکایات تمثیلی در مقالات دو دسته‌اند:

۱. حکایاتی که شمس آنها را برای توضیح درباره افکار و عقاید خود و تفهیم بهتر موضوعات و معانی انتزاعی بیان می‌کند، از نمونه‌های این نوع حکایت تمثیلی که شمس، خود در آغاز و پایان حکایت به شرح و تفسیر آن می‌پردازد می‌توان به حکایت «مرغ خانگی که بط بچگان پرورد» (۷۷/۱) اشاره کرد که شمس به دنبال این سخن که پدرش را از جنس خود نمی‌داند به این تمثیل کوتاه گریز می‌زند. تخم بط نمادی از شمس است که از سنخ پدرش نیست، مرغ خانگی نماد پدر شمس است که نمی‌تواند در آب افکار پسرش غوطه‌ور شود، همچنین بط نماد روح آدمی است که اگر در عالم حس پرورده شود، سرانجام به سوی عالم ماورای حس کشیده می‌شود، این تمثیل از نوعی است که عمل پرسوناژ، عملی حیوانی است اما تفسیری انسانی در آن نهفته است. در قصه استر که اشتر را پرسید ... (۳۴۶/۱ - ۲۷۲/۱ - ۱۰۸/۱) استر نماد کسی است که به دلیل پذیرفتن انتقاد تلخ دیگران به پاکی درون می‌رسد،

همان طور که شمس پیش از این قصه به این معنا اشاره دارد.

۲. تمثیل‌هایی که شمس به تفسیر آن نپرداخته و فقط به روایت حکایت تمثیلی اکتفا کرده و استنباط نتیجه را بر عهده مخاطب گذاشته است؛ مثل قصه موشی که مهار شتری را به دندان گرفته بود (۱۳۴/۱) که در آن موش می‌تواند نماد کسی باشد که پایش را از گلیم خود درازتر می‌کند و به رگم کوچکی جُته و ضعف بُنیه، می‌خواهد شخصی بزرگ را تحت فرمان خود در آورد و شتر نیز می‌تواند نمادی از شخص بزرگ منشی باشد که هر چه گستاخی کوچک‌تر را می‌بیند با صبر و حوصله سرانجام او را به اشتباه خود واقف می‌سازد.

شیوه شخصیت‌پردازی در مقالات شمس

در مقالات شمس شخصیت‌پردازی جزئی‌نگر، به شیوه امروزی کمتر دیده می‌شود. شمس معمولاً تصویری کلی و عمومی از شخصیت‌ها ارائه می‌دهد، ظاهراً او آوردن صفات، حالات و دیگر جزئیات مربوط به اشخاص داستان را در انتقال پیام مؤثر نمی‌داند، از این رو کمتر ذهن خواننده را با مسائل فرعی و غیرضرور درگیر می‌کند؛ به همین سبب شخصیت‌های حکایات مقالات شمس چهره کمرنگی دارند، درباره زندگی و یا پیشینه آنان چیز زیادی گفته نمی‌شود؛ آنان اغلب فاقد صفات شخصی‌اند و شمس از اینکه رنگ دوره تاریخی و یک محیط مشخص را به آنان بدهد، خودداری می‌کند. زیرا مهم‌ترین هدف او از هشیار کردن انسان‌ها و بیان اندیشه‌ها و تشریح صفات، نوعی اشاره است و اگر از شخصیت‌هایی مثل شاه، دلکک و شیخ نام می‌برد بیشتر بدان سبب است که در این نام‌ها اشاره‌ای وجود دارد و می‌خواهد آن شخصیت‌ها را از دیگران متمایز کند.

با همه اینها، شمس با کمال فشرده‌گی از شیوه‌های گوناگون شخصیت‌پردازی استفاده نموده است.^(۳) در شیوه اول که شیوه مستقیم نامیده می‌شود، او با شرح و تحلیل اعمال، افکار و احساسات شخصیت‌ها آنان را با صراحت به خواننده معرفی می‌کند؛ مثلاً در قصه «پادشاه و بدزبانی‌های تونی» (۲۳/۲) رفتار شاه را که در برابر بدزبانی‌های تونی گذشت می‌کند و بدون مطلع کردن سربازان از سوء رفتار تونی، راهش را کج می‌کند، این گونه تفسیر می‌کند «قهر با که راند؟ با تونتی؟ مگر اصل او هم تونی بود که با تونی ستیزد. پادشاهان آن زخم زنند که گردنکش باشد؛ فرعون و نمرود را»

در بیشتر حکایات شمس، شرح مستقیم، هر چند کوتاه وجود دارد؛ اما این روش هرگز نباید به تنهایی به کار رود، بلکه شخصیت داستانی باید عمل کند و اگر عملی در کار نباشد، داستان به شکل مقاله در می‌آید، از این رو شمس از شیوه دوم که شیوه غیرمستقیم و نمایشی نامیده

می‌شود، استفاده می‌کند و به نمایش اعمال و گفتار شخصیت‌ها می‌پردازد تا مخاطب به ویژگی‌های درونی و بیرونی شخصیت‌ها پی ببرد. از نمونه‌های این شیوه در مقالات می‌توان به همه قصه‌هایی که در آنها از عنصر گفت و گو استفاده شده است، اشاره کرد، در این قصه‌ها گفتار شخصیت‌ها به نمایش گذاشته می‌شود و کنش‌ها و رفتارهای آنان به تصویر کشیده می‌شود. به عنوان مثال در قصه «شمس و کودک شوخ نافرمان» از رفتارهای کودک در مکتب به شیطنت و ناآرامی او پی می‌بریم. شمس در این داستان ابتدا توصیفی کوتاه از شخصیت این کودک ارائه می‌دهد، اما در سطرهای بعد با کنش‌های او، این شرارت او را نمایشی می‌کند. گفتارها و کردارهای شخصیت‌ها در اکثر موارد همدیگر را کامل می‌کنند، بدین ترتیب که شخصیت به دنبال کنشی که از خود بروز می‌دهد، سخنی می‌گوید که کردار او را تفسیر و توضیح می‌دهد.

شمس از شیوه سوم، یعنی ارائه درون شخصیت بدون تعبیر و تفسیر نیز در شخصیت‌پردازی استفاده کرده است. او با نمایش اعمال و کنش‌های ذهنی – درونی شخصیت‌ها، آنها را به طور غیرمستقیم به مخاطب می‌شناساند. این شیوه نیز یکی از شاخه‌های روش غیرمستقیم است، با این تفاوت که این نمایش نه درباره کردار و گفتار ظاهری شخصیت‌ها، بلکه نمایش واگویه‌های درونی آنان است. در این شیوه که «جریان سیال ذهن» نام دارد، اعمال و حوادث در درون شخصیت رخ می‌دهد و شمس با آوردن عباراتی نظیر «او فکر کرد» یا «با خود گفت» و... که در زمره حدیث نفس و تک‌گویی‌های درونی است، ذهن شخصیت‌های داستانش را آشکار می‌سازد.

گفت و گو

گفت و گو در مقالات شمس عنصری مهم به شمار می‌رود؛ زیرا از سویی مقالات شمس حالت خطابی دارد و از طرفی دیگر اکثر قریب به اتفاق حکایاتش با گفت و گو روایت می‌شود. تنها شش حکایت در مقالات هست که در آنها هیچ گفتاری وجود ندارد. این تعداد اندک نشان می‌دهد که شمس از نقش این عنصر مهم در داستان به خوبی آگاه بوده و سعی کرده است تا با بهره‌گیری از دیالوگ، شخصیت قصه‌هایش را پویاتر و واقعی‌تر نشان دهد.

البته گفت و گوها در حکایات شمس همچون سایر قصه‌های قدیمی جزئی پیکره روایت‌اند و از خود استقلالی ندارند. این گفت و گوها که با روایت آمیخته شده‌اند، از نوع گفت و گوهای غیرمستقیم‌اند. یعنی راوی، گفتار شخصیت‌ها را نقل می‌کند و با عباراتی مانند «گفت» یا «گفتند» تنوعی در روایت داستان ایجاد می‌کند، اما در چند مورد گفت و گوی مستقیم و جدا

از روایت در حکایات شمس وجود دارد؛ از جمله در حکایت «سلطان محمود و آسیابان» (۳۲/۲).

در حکایات مقالات، انواع گفت و گوها از جمله دو طرفه یا چند طرفه و همچنین تک‌گویی وجود دارد. ۹۸ حکایت یعنی حدود ۸۰ درصد از حکایات دارای دیالوگ، با گفت و گوی دو طرفه یا چند طرفه عرضه می‌شوند و بقیه حکایات از نوع یک طرفه یا مونولوگ‌اند. مونولوگ یا تک‌گویی، صحبت یک نفره‌ای است که اگر داشته مخاطب باشد به آن تک‌گویی نمایشی می‌گویند، و اگر مخاطب نداشته باشد و شخصیت‌ها در خلوت با خود سخن بگویند، درونی و حدیث نفس نامیده می‌شود (انوشه، ۱۳۸۱: ۴۰۱).

البته حدیث نفس، تفاوت‌هایی با تک‌گویی درونی دارد؛ از جمله اینکه شخصیت در حدیث نفس، افکار خود را بر زبان می‌آورد و با صدای بلند سخن می‌گوید، اما در تک‌گویی درونی، شخصیت در ذهن خود سخن می‌گوید و این ندای درونی او هنوز از حیطه فکری شخصیت بر زبان جاری نشده است، به علاوه «هدف از گفت و گوی درونی این است که هویت ذهنی و زندگی درونی شخصیت به خواننده منتقل شود، ولی هدف از حدیث نفس انتقال احساس‌ها و اندیشه‌هایی است که به طرح و عمل داستانی ارتباط دارد» (حسینی، ۱۳۷۲: ۱۹).

متن غیرحکایتی مقالات شمس به صورت تک‌گویی نمایشی عرضه شده است؛ زیرا در آنها شمس با مخاطبی سخن می‌گوید که به ظاهر ساکت است، اما حضور او را خوانندگان احساس می‌کنند. در بخش حکایات مواردی از حدیث نفس دیده می‌شود که نشان دهنده آشنایی شمس با ابعاد روان‌شناختی شخصیت‌های قصه‌هاست. او با این روش خوانندگان را با ذهنیت و افکار شخصی و بر زبان آورده شخصیت‌ها آشنا می‌کند. در چنین حکایاتی که معمولاً با جملاتی نظیر «او با خود گفت» یا «گفتم» همراه است، شخصیت اندیشه‌های خود را برون فکنی می‌کند و تحت تأثیر افکارش کنش و رفتاری نیز از او سر می‌زند. در قسمت‌هایی از بیست حکایت، به حدیث نفس بر می‌خوریم؛ از جمله در حکایت هارون الرشید و لیلی (۱۰۵/۱).

در این کتاب، حکایتی که کاملاً بر اساس تک‌گویی درونی شکل گرفته باشد و گفتار درونی در آن نشان دهنده آشفستگی و گسستگی افکار و تداعی‌های غیرمنسجم شخصیت باشد، مشاهده نمی‌شود؛ اما با مسامحه می‌توان قسمت‌هایی از بعضی حکایات را نمونه‌هایی از تک‌گویی درونی دانست، از جمله در حکایت «دو شخصی که یکی زر داشت در میان» (۱۳۲/۱) که حکایتی چند سویه، چند لحنی و قصه‌ای بسیار ابهام‌آمیز است و مشابهت زیادی با داستانک‌های امروزی دارد و نیز دارای پایان‌بندی غیرمنتظره^۱ است. این پایان‌بندی حتی فراتر

1. surprise ending.

از غیر منتظره بودن است و تعلیق ناباورانه دارد، زیرا اساساً هیچ مشخص نیست که چرا این روایت ساختگی و سیلانی از ذهن راوی می‌گذرد، روایتی است نسبتاً هذیانی که نظم منطقی و استدلالی ندارد. پرشی است که تنها از نیت ایجاد یک پایان تضادآمیز حکایت می‌کند. در برخی از حکایات، گفتارها و ندهایی غیبی از شخصیت‌های غیبی وجود دارد که از ویژگی اساسی داستان‌های عارفانه شمرده می‌شود، از آنجا که این ندها و الهامات در درون و فکر شخصیت صورت می‌گیرد، لذا می‌توان این موارد را از نوع تک‌گویی درونی قلمداد کرد؛ مانند قصه احمد غزالی و بدگویان (۲۸۵/۱ - ۳۲۴/۱ - ۱۹/۲ - ۲۱۷/۲): «در دل او الهامی آمد که این حجاب تو پیش خواجه سنگان حل شود.» و یا قصه آنکه گنج نامه‌ای یافت (۷۵/۱)، «الهامش داد که نفرمودیم که کمان را بکش» با این تک‌گویی‌های درونی، خواننده یا مخاطب با فکر پیش از سطح گفتار شخصیت آشنایی می‌یابد.

صحنه

صحنه داستان، زمان و محل وقوع عمل داستان است؛ به عبارت دیگر صحنه، زمینه و موقعیتی مکانی و زمانی‌ای است که اشخاص داستان نقش خود را در آن بازی می‌کنند (مستور، ۱۳۷۹: ۴۶ و ۴۷). کوتاهی حکایات مقالات موجب شده است تا شمس چندان به جزئیات زمان و مکان قصه‌هایش نپردازد و در قصه‌هایی نیز که ماجراهای آن در یک زمان طولانی اتفاق می‌افتد، شمس با جهش سریع، حوادث کم ارزش و غیرپایه‌ای داستان را به کناری نهد و فقط به ذکر نکات کلیدی حکایاتش اکتفا کند.

حدود نیمی از حکایات شمس در بی‌زمانی سیر می‌کنند و این یکی دیگر از ویژگی‌های قصه‌های کهن است که در آنها زمان روی دادن حوادث اهمیت زیادی ندارد، بلکه درونمایه قصه مورد توجه و تأکید گویندگان آنهاست. شمس نیز به ارزش کیفی زمان توجه دارد، نه مقدار کمی و طولی آن. به همین سبب در اغلب نیمی دیگر از حکایات که با ذکر زمان همراه است، زمان‌ها دقیق و جزئی روایت نمی‌شوند و با عباراتی مانند روزی، بعد ساعتی، سحر گاهی، مدت‌ها و ... که عباراتی کلی و غیرصریح‌اند بیان می‌شوند و یا از طریق نام شخصیت‌های تاریخی که در حکایت‌ها آمده‌اند می‌توان دریافت که داستان مربوط به کدام دوره است؛ مثلاً با دیدن نام حضرت رسول (ص)، جنید و بایزید خواننده درمی‌یابد که حوادث داستان، مربوط به دوره آنان است.

زمان در قصه‌های شمس، حرکتی رو به پیش دارد؛ یعنی زمان روایی داستان با زمان تاریخی آن همسویی دارد. همسویی زمان روایی با زمان تاریخی در حکایات شمس به این

معنی است که در آنها حوادث نه بر اساس رابطه علیت، بلکه بر اساس تسلسل زمانی و سیر طبیعی، زمان را می‌پیمایند؛ به گونه‌ای که خواننده می‌تواند بپرسد بعد چه؟ تقریباً همه حکایات شمس از این تسلسل زمانی برخوردارند و با رعایت ترتیب زمانی روایت شده‌اند و آغاز، میانه و پایانی دارند که به دنبال هم آمده‌اند.

مکان در حکایات شمس، اهمیت کمتری در برابر زمان دارد. مکان به عنوان ظرفی که رویدادهای داستانی در آن رخ می‌دهد، اغلب در رساندن پیام حکایت تأثیر چندانی ندارد، لذا شمس کمتر از مکان قصه‌هایش یاد می‌کند، مگر اینکه ذکر مکان در انتقال و یا در وقوع رویدادها و تحرک بخشیدن به شخصیت‌ها نقشی داشته باشد.

در حکایات شمس فشرده‌گویی و حذف جزئیات مکانی، سبب شده است تا مخاطب با قوه تخیل خود، از دنیای واقعی به دنیای حکایت سیر کند و مکان‌های داستان را آن گونه که دوست دارد، تجسم نماید. شمس بیشتر از مکان‌های مبهم و کلی که از نظر او در انتقال روح قصه و موقعیت شخصیت‌ها و حرکت و روند داستان مؤثرند، استفاده می‌کند؛ مکان‌هایی مانند شهری، خلوت، فلان جا، کلیسا، بارگاه، معدنی، این سو و... شمس در موارد معدودی نیز به مکان‌های خاص اشاره دارد، این موارد عبارت‌اند از: بغداد، همدان، بصره، تبریز، سرخاک مصطفی و کوی نغول.

شمس در صحنه‌پردازی حکایاتش از شیوه‌ای خاص بهره نمی‌گیرد. او به شیوه قصه‌های قدیمی، صحنه‌ها را با توصیفی کوتاه و گذرا، جدا از سایر قسمت‌های حکایاتش و گاه در طول روایت و برحسب ضرورت می‌آورد. در مواردی اندک نیز برخی صحنه‌ها را از طریق گفت و گوی شخصیت‌ها به مخاطب منتقل می‌کند. مثلاً در قصه طنبورزن (۳۱/۲)، از خلال گفت و گوی شخصیت‌ها، پی می‌بریم که مکان قصه مسجد و زمان آن نیز پیش از آوردن طعام است.

درونمایه

مقالات شمس موضوعی اخلاقی - عرفانی دارد و طبعاً درونمایه‌های سخنان شمس نیز بر گرفته از موضوع آن است. بیشتر حکایات شمس برای توضیح دادن یا تأکید کردن بر تعالیمش آورده می‌شود که یا یک درس اخلاقی مستقل است و یا شهادتی برای اثبات آموزه‌های عرفانی و دینی است. او با این شیوه سخنانش را به شکلی قابل لمس و پذیرفتنی در اختیار مخاطب خود قرار می‌دهد.

درونمایه‌های حکایات مقالات شمس را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. درونمایه‌های صریح، مستقیم و آشکار، به نحوی که خواننده به راحتی به آن دست

می‌یابد. معمولاً مجموعه عواملی خوانندگان را به سوی برداشت شمس از حکایات سوق می‌دهد، مثل سخنانی که بیان‌کننده تداوی در قصه‌هایش شده و توضیحات آغازین، میانی و پایانی حکایات.

از جمله قصه‌هایی که می‌توان از سخنان تداوی‌زای قبل از داستان، به درونمایه مورد نظر شمس دست یافت حکایاتی است با عنوان «شیخ که بر مرداری گذر کرد» (۹۰/۱) که قبل از روایت آن آمده است: «عیبی باشد در آن آدمی که هزار هنر را بیوشاند، و یک هنر باشد که هزار عیب را بیوشاند...» این مضمون، یعنی دیدن زیبایی در میان زشتی‌ها یکی از مضامینی است که به کرات در ادب فارسی تکرار شده است یا درونمایه قصه «خلیفه که منع کرد از سماع کردن» (۸۰/۱) را می‌توان با توجه به سخنان شمس پس از بیان حکایت که در حکم تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های اوست فهمید. او می‌خواهد بگوید که سماع فقط جسمانی نیست، بلکه سماع حقیقی، سماع روحانی و سماع با دل و روح است.

۲. درونمایه‌های غیرصریحی که شمس، استنباط مضمون حکایت را بر عهده مخاطب می‌گذارد. در این دسته حکایات گاه مخاطب با توجه به لحن حکایت و تکرار و تأکید برخی واژگان و کنش شخصیت‌ها، به راحتی معنا و درونمایه نهفته در حکایت را درمی‌یابد، اما غالباً این نوع حکایات دارای درونمایه‌های پنهانی‌اند و فهم آنها به جست و جو و دوباره خوانی نیاز دارد. مثلاً درونمایه حکایت «آن شخصی که توبه کرد و عزم حج کرد» (۲۶۴/۱) مؤثر بودن آه مناجات‌کنندگان است و دیگر اینکه اعتقاد خالص به ابلیس نیز گاهی نتیجه بخش خواهد بود و یا درونمایه حکایت «سلطان محمود و آسیابان» (۳۲/۲) اهمیت بزرگ منشی و بزرگواری است که موجب می‌شود تا انسان‌های فرهیخته، با همه به لطف و رحمت برخورد کنند، حتی به کسی که به آنها جفا کرده است.

لحن

در مقالات شمس، لحن کلی هر حکایت با درونمایه آن تناسب دارد. وقتی مضمون قصه تعلیمی است، از لحن عالمانه استفاده شده و در حکایاتی که طنز آلودند، از لحنی خنده‌دار و استهزاآمیز استفاده می‌شود. لحن گفتاری خود شمس در متن مقالات عمدتاً لحنی جدی، خشک، حق به جانب، استوار و محکم؛ است خصوصاً در انتقال تعلیم عرفانی خود به مخاطب. همچنین در اغلب موارد دارای لحنی تند، صریح، رک، ستیزنده و کج‌خلقانه است که گاه رکیک و با الفاظ مستهجن آمیخته می‌شود و گاهی نیز لحن و زبانی نرم، محبت‌آمیز، ساده و عامیانه دارد؛ اما در حکایات شمس، همانند دیگر قصه‌های قدیمی، کمتر به لحن گفتاری شخصیت‌های

داستانی توجه شده است، زیرا تقریباً شخصیت‌ها به یک لحن سخن می‌گویند و از لحن سخنان آنان نمی‌توان به جایگاه و موقعیت اجتماعی‌شان پی برد.

نتیجه‌گیری

بررسی عناصر داستانی در مقالات شمس تبریزی نشان می‌دهد که این کتاب علاوه بر داشتن ارزش‌های محتوایی، از جهت ویژگی‌های داستان‌پردازی نیز اهمیت فراوانی دارد. البته کم‌حوصلگی شمس در نقل قصه‌ها سبب کوتاه شدن حکایات او می‌شود، اما او به ساختار قصه و عناصر ضروری آن، توجه می‌کند و به کمک شگردهای مختلف روایی، از حکایتی طولانی، قصه‌ای چند سطری با جذابیت و گویایی می‌آفریند.

قصه‌های مقالات شمس گاهی با قصه‌های امروزی ارتباطی نزدیک دارند. برخی از سازوکارهای این نزدیکی عبارت‌اند از: دوری از نقل محض قصه و توجه به گفت و گو، بازی با زمان فعل، ابهام و... که مجموعه این سازوکارها سبک خاص شمس تبریزی را به رخ می‌کشد. قصه‌ها در مقالات شمس روایت خطی دارند؛ بعضی از حوادث آنها بر اساس ترتیب زمان اتفاق افتادن، روایت می‌شوند و اغلب آنها دارای زاویه دید سوم شخص‌اند. شمس شخصیت‌های حکایات خود را با استفاده از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم معرفی می‌کند و در این راه از سه ابزار توصیف، گفت و گو و کنش بهره می‌گیرد.

گفت و گو جایگاهی ویژه در حکایات شمس دارد، زیرا این عنصر داستانی در اغلب حکایات او حضور دارد و در بعضی موارد نیز قصه‌ها فقط با نقل گفت و گوهای شخصیت‌ها روایت می‌شوند. لحن کلی مقالات شمس در بیشتر موارد جدی، استوار، شفاف و تند و تیز است، اما شمس به لحن گفتاری شخصیت‌ها کمتر توجه دارد و بیشتر شخصیت‌های قصه‌های او به یک لحن و زبان سخن می‌گویند.

شمس در صحنه‌پردازی به جزئیات زمان و مکان وقوع حوادث توجهی ندارد و در بسیاری موارد صحنه‌ها را با توصیفی کوتاه و گذرا و به صورت غیرمستقیم طرح می‌کند.

پی‌نوشت

۱. در این مقاله اعدادی که بعد از نام قصه آورده می‌شود مأخذ آن قصه را در کتاب مقالات شمس تبریزی بر اساس تصحیح آقای محمد علی موحد نشان می‌دهد. اعداد ۱ و ۲ در سمت راست ممیز به دفاتر اول و دوم مقالات شمس تبریزی اشاره دارد و اعداد سمت چپ ممیز شماره صفحه را نشان می‌دهد.

۲. ژرار ژنت روایت را بر اساس زمان آن به سه دسته تقسیم می‌کند: الف- روایت گذشته نگر
ب- روایت مقدم ج- روایت لحظه به لحظه یا حضوری (ر.ک. دانشنامه ادب فارسی به
سرپرستی حسن انوشه، ج ۲، ص ۲۹۷).
۳. درباره انواع شخصیت‌پردازی ر.ک. عناصر داستان از جمال میرصادقی ص ۸۷ - ۹۲.

منابع

- ابراهیمی، نادر (۱۳۷۷) ساختار و مبانی ادبیات داستانی، جلد اول، تهران، حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱) دانشنامه ادب فارسی، جلد دوم، تهران، وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۷) رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی.
- حسینی، صالح (۱۳۷۲) بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب، تهران، نیلوفر.
- رسولزاده، حسین (۱۳۸۳) «خوانش رمان، چهار امکان بنیادین روایت»، سخن شیرین فارسی، تألیف کاووس حسن‌لی و همکاران، تهران، سمت.
- فلکی، محمود (۱۳۸۲) روایت داستان، تهران، بازتاب نگار.
- مدرس صادقی، جعفر (۱۳۸۳) مقالات شمس تبریزی، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز.
- مستور، مصطفی (۱۳۷۹) مبانی داستان کوتاه، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- موحد، محمد علی (۱۳۷۷) مقالات شمس تبریزی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- موحد، محمد علی (۱۳۷۹) شمس تبریزی، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
- میر صادقی، جمال (۱۳۶۷) عناصر داستان، تهران، نشر شفا.
- میر صادقی، جمال و میمنت (۱۳۷۷) واژه نامه هنر داستان‌نویسی، تهران، کتاب مهناز.